

## حسین شرنگ

## علی رضا دولتشاهی

۱

درونی‌های نابرملا  
آماج‌های اندیشه  
مغزِ نخاعِ کور  
شلیکِ شن  
هزارتوی ریشه‌ی بیشه

نخِ سبزِ رویش  
سنگ‌ها و دانه‌ها  
دانشِ بی‌اندازه  
ناگفتنی.

۲

دالِ مادر اگر بیفتد  
مارِ شاخ‌دار می‌آید  
نیش می‌زند به ریشه‌ی رگ‌ها  
از لهیبِ خاکسترِ خون  
تنِ تنورِ زهر می‌شود  
دالِ مادر اگر بیفتد  
دست‌ها در دعا بخار می‌شوند  
دهان می‌افتد از فواره‌ی فریاد  
در گودالِ حرفِ خاموش  
دالِ مادر اگر بیفتد.

۱

به سواد شب  
شنگرف  
درآمدی  
تا هزار دایره  
رسم در رسم دویدم

تکرار، من بود  
افتاده از کجایت  
بر مهتابی تب

شکل تو گیرد، باد

۲

وقتی که می‌نشیند، اما  
تر ترس ترسم  
در لهجه‌ی خاکستر  
گودالِ لال  
هجا می‌کندم  
اما، وقتی که می‌نشیند  
در لهجه‌های ترسم  
خاکسترِ رسم، تر